

بمراهی شوهرم اغلب با او به «ایرا» میرفتم. تمام دوره «نیبلونگ» اثر «واگنر» را با ما شنید و ازین موزیک بی اندازه لخوش بود. همچنین «ایرای» موسوم به «آییدا» اثر «وردی» ایتالیائی را با او دیدیم و از آوازه و آهنگ مانوس شرقی ماتدی که درین پارچه بگوش او بر میخورد بی اندازه شاد و متهیج شد. این نوای مؤثر، ایران را بمخاطر او آورد و در همان جا شروع کرد و از مادرش یاد نمود و از ایام گذشته خود حکایت نمود.

زادگاه خود تبریز را در عنقوان جوانی ترك کرده برای تحصیل بظهران رفته و از آن تاریخ تاکنون که پانزده سال زیادتیر است مادر خود را که بسیار گرمی داشت ندیده بود و میگفت «یقین دارم مادرم هر روز در فراق من گریه میکند».

نگرانی و اضطرابی که از مادرش داشت بسیار بود. نمیدانم حال این جوان وطن دوست در شنیدن دخول سربازهای روس به آذربایجان که مادرش در آنجا اقامت داشت، چه بود!

در موقع جنگ عمومی سرآمدهای زیاد داشت. چندین بار زخم خورده و حتی نزدیک بمرگ آمده بود. روزی خودش خبر مرگ خودش را در روزنامه های روسی خوانده بود و این خبر البته در تبریز نیز اشاعه شده بود در صورتیکه او برای تکذیب این شایعه و تسکین مادرش وسایل مخایره نداشت. اصلاً گاهی از ژنده یا مرده بودن مادر و متعلقان شبهه میکرد و تمام روز و شبش با نگرانی میگذشت. این غم و درد بعد از آنکه آلمان مغلوب شد و

و انگلیس پیش گرفت بمراتب زیادتیر گردید ز. پیش آمد سیاسی ایران را بد میدید. دیگر

نداشت و نمیدانست اگر با ایران جوسن يك لغت درست ایران و بتحریرك ا شروع کرده ام و نیز يك اثر حزن آور

میگفت اگر حبس بروم نار خود را باهم خواهم برد.
 وضع و زندگانی تقی خان در آلمان غیر از تسلی اینکه چیز
 یاد میگرفت، دیگر از هیچ جهت خوب نبود. با اینکه اینجا دوستان
 زیاد داشت که او را تقدیر میکردند ولی او نیز مجبور بود از حیث
 مضایق مادی فشاری را حس کند که تمام آلمانها دچار شده بودند.
 صحتش با اینکه در سابق بسیار قوی و زورمند بوده است
 بواسطه جنگ و خصوصاً کمپانی در آلمان و نیز بواسطه طیرانهای
 زیاد در طیاره بسیار عقب رفته و کبدش نیز علت کرده بود که
 اقامت نماید. درینجا مناسب می بینم راجع باقامت «هومبورگ» از
 کاغذ خود تقی خان که از آنجا نوشته است اقتباس نمایم:

هومبورگ — هومه — ۲۰ اوت ۱۹۱۹

آخر اینجا رسیده و مأوائی گزیدم در نتیجه معاینه کامل معلوم
 شد توسع کبد دارم. این معاینه که از طرف دکتر معروف ب. ب. بد
 عمل آمد البته مصرف زیاد خواهد داشت دیروز تنها یک مسحه
 ۷۵، ۷۷ مارک دادم اقل ازین ممنونم که علت ناخوشی خود را
 فهمیدم با اینکه امید بپبودی نیست و باید همانطور برگردم که آمده ام
 در شروع سفر خبرهای دلچراش از ایران شنیدم و بتأثیر
 آن اسعاری بوستم. از قراریکه عموزاده ام نقل میکند حال من در
 اینهوقع جلج بصر مسافرین دیگر را کرده بوده است ولی من
 مسحه ۱۰۰ و مانند زنبوری با خود زمره میگردم. خدمت خاتم سما
 به فرستادم درینجا با بیابوزن قابلی آسائی کردم و
 بنیدن بواهای او است.

ایمانت و سلام — محصل سما

ت. سلطان زاده

محمد تقی خان بهمان درجه که صاحب فکر بود، نیز شوخ و ظریف بود و گاهی از ته دل میخندید و طرز بسیار صمیمی خنده طفلانه او بر دل راحتی میداد.

درینموقع کتابی بعنوان «جهاد در سفر ایران» اثر سر کرده آلمانی «إردمان» (۱) بدست ما افتاد و ازینکه درین کتاب باسم تقی خان برخوردیم بسیار شگفت گردیم. و بخیال اینکه بی خبر است فوراً باو نوشتیم و در برگشت او البته اول کاریکه کردم این کتاب را ناچلو حشش گرفتم ولی او در مقابل بکلی خونسردی نشان داد و من از آن امید که دانستم و او را خوشحال کردن میخواستم افتادم. بعد گفت محتویات این کتاب در روزنامه‌ها چاپ شده بود ولی تمام مطالبی که در آن ذکر شده صحیح نیست. در هر صورت حسن کردم که صحبت در خصوص این کتاب را دوست ندارد و بکنار گذاستم ولی در عمر خود آدمی بدین درجه شکسته نفسی ندیده‌ام. اما قاعده هم بر این است: دلیران همیشه بزرگانند خواه معروف باشند خواه نباشند. و سلطان زاده از جمله دلیران بود. در هر صورت تعریف جسارت و شجاعت او را در کتاب «إردمان» خواننده و دیدم آنچه من حسن کرده بودم تماماً درست بوده.

اینک مطالبی را که درین کتاب در خصوص محمد تقی خان است بطور خلاصه ذکر میکنم:

« هوگو إردمان » شرح رشادت سلطان زاده را که -

از پشت سر سربازان روس که قلعه کوه مصلا را در -

بودند بهمراهی راندارم‌های خود هجوم نموده

داده و بعد چنین گوید: « فست -

باین فرزند توانای ایران »

سروع کرده‌ام و بزیک اثر حزن آور

بزرگی داشت و جنگ را با مهارت تمام اداره میکرد و شخصاً دارای شجاعت بزرگی بود و همین استعداد او بود که چندین بارها جنگ را بر نفع ما ختام داد.»

باز مؤلف در جای دیگر شبی را که يك جنگ سخت و تعب‌آور فرا رسیده بود چنین تصویر میکند: «شبانگاه صدای مهیب و مؤثر مارش و آوازه‌های ژاندارمری ایران بلند شد که خود محمدتقی خان، آن دلیر دلیران در حضور سرکردگان ایران میخواند. برای شنیدن این آواز که حزن مرگ میآورد و با این همه تأثیر قوت و سطوت داشت و گلوله ریزان و مرگ شیرین یاد میکرد و زمان و مکان موافق بود و این آوازه را يك ایرانی میخواند که صفات شهامت و شجاعت را با يك وطن پرستی آتشین جمع کرده بود. صدای تقی خان در سینه این شب هولناک فرو پیچید و مرگ را برای کشته‌گان و زندگان مقدس و آسان نمود. مرگی که خود او چندین بار خود را بکام آن انداخت و ماها را در سخت‌ترین مواقع نجات داد.»

اینك يك نامهٔ تقدیر دیگری را نیز که از طرف يك سرکردهٔ آلمانی نوشته شده است و آنرا از خانمی که تقی خان در اواخر در خانهٔ او منزل داشت بدست آورده‌ام ذکر میکنم.

سپتامبر ۱۲ نوامبر ۱۹۱۹

ریخان عزیز من! قبل از آنکه آلمان را ترک کنید لازم میدانم یکبار دیگر بشما از خدمات شایانی که شما در مدت فرماندهی ژاندارمری آلمان که رئیس آن من بودم و خصوصاً از صداقتی که نسبت به آلمان نشان دادید تشوفاهای صمیمی خود را

مخلص شما — مازور آلمانی هارد

با اینکه تقی خان در آلمان دوستان زیاد داشت و حتی بعضی -
 علاقتهی بیش آمد که او را در آلمان یا بند میتوانست نماید باز او
 همواره فکرش در نزد وطن خود بود ولی قین از آنکه برای تهیه
 باین سفر بسوی برلین حرکت نماید با هزار کوشش بعضی آوازه‌های
 آوازه‌های ایرانی را با نوت آنها چاپ و نشر نمود که از
 آوازه‌های اساسی او بود. قسمت اولی بعنوان «سه آوازه ملی
 ایرانی» اصلاً در اوایل ۱۹۱۹ نشر شده بود.

تقی خان فکر احترام و قدرشناسی دیگران را کرده و خود
 را فراموش می نمود چنانکه در همین اوان کاغذی فرستاده و فوراً
 از شوهر من تقاضا نمود که در مقدمه آلمانی کتابچه نشکر از وی
 (از شوهر خانم «کنایر») و آقای میگده باید بشود که زحمت
 در تکمیل و تحریر نوت کشیده‌اند.

در این موقع بواسطه نتایج جنگ و مغلوبیت آلمان امور مالی
 تقی خان و عموزاده‌اش بسیار بد شد و تنها خوشی او در این
 فشار احتیاج از رسیدن کاغذ خانواده‌اش بود که بعد از سالها
 نگرانی از شنیدن خبر زندگی مادر و خویشان خود خرسند گردید.
 در ماه سپتامبر ۱۹۱۹ تقی خان برای فراهم آوردن اسباب
 حرکت بایران، سفر برلین نمود. و خیالش این بود که باز
 يك چند روز استراحت قبل از مسافرت به «اشتوتگارد» -
 ولی افسوس که اقامتش در آنجا طول کشید بجه باز
 ده نسخه از کتابچه‌های نوت خواسته و .

چنین نوشت: «حالم عموماً نه

میتوانم کار کنم و نه میتوانم

نمی‌شود» - بوسن يك لغت

به «اشتوتگارد» - شروع کرده‌ام و نیز يك اثر حزن‌آور

کلل را باندازمای دوست داشتیم که این یکماه غیبت او از جدیت ما برای ما بسی غم‌آور بود. این خود مقدمه غم بزرگتری بود که بایستی در جدائی دائمی او دچار آن گردیم. امروز عکس او را با نظرهای محزون دیده و از آنروزها یاد میکنیم. تقی خان از سر تا پا اصیل زاده بود و با اینکه بسی دوستان خوب آلمانی داشت و با فامیلهای بزرگ که در میان آنها شهزاده (*) نیز بود رابطه داشت باز ما «فقیران» را فراموش نمیکرد و از افتخارهای ما آنست که روزی دو سر سفره خانه ما بعمو زاده اش گفت: این خانه را من از همه بهتر دوست دارم اینجا راحتی و امنایت است. و در کتابچه یادگاری خانه ما باز ازین مقوله سخن گفته و از میل و سجت طبیعی خود نسبت به فقیران و درویشان صحبت کرده است. بحکم همین عقیده در زندگانی خود نیز سادگی را دوست میداشت و بی لباس همیشه پاک و خوب بود. رفتارش در کوچک، آرام و سر پائین و همیشه متفکرانه بود.

موقع مسافرت تقی خان داشت بتدریج نزدیکتر می شد تا روزی بناگاه در صورتیکه ما هر دو مشغول تدریس بودیم بخانه ما نده و معذوم شد برای وداع آمده است. چون حال من قبلاً نیز خوب بود در این موقع از هیجان خودداری نتوانستم کردن و ناخبر بنگ از دیدگانم سرانیز شد ولی او در صورتش آبی نمان داد و آنچه من در دلم پنهان بود بظاهر بیورد.

در سوقه وداع عکسهای از شوهرم درخواست نمود من نیز یکی از عکس خودم دادم و در پشت آن نوشتم: یادگاری است به خوب دوست
 آخرین کتبه -
 اصبلتق قهرمانیکه در عمرم دیدم! -
 او این بود: «امیدم بری بر ما اینست

که در عالم، خدائی و حقانیتی هست!» و یکبار دیگر دستش
فشردم و لرزان از اطاق بیرون رفتم و گوئی در دل حس میکردم
که این آخرین دفعه است که از يك مرد بزرگ که در عمرم دیدم
و با اخلاق و صفات عالی خود نه تنها مرا بلکه هر آن کسی را که
با او مراوده داشت فریفته کرده بود، وداع میکردم. در ۲۲
نوامبر ۱۹۱۹ با عموزاده‌اش از «اشوتگارت» حرکت کرد. شماره
از دوستان برای وداع آخری در ایستگاه حاضر بودند و برای
توتته راه مسافر محبوب گلها آورده بودند!

چند روز بعد کاغذها و کورته‌ها از ایتالی و اسلامبول از وی
رسید و بالاخره در ۱۹ مارس ۱۹۲۰ کازتی بدین مآل از ایران رسید:

طهران — ۶ فوریه ۱۹۲۰

فامیل محترم کنایر!

سفر ما تمام شصت و چهار روز امتداد یافت. از اینکه آخر
اینجا رسیده‌ام شادم. عموی مهربان من مرا پذیرائی میکند. مادرم
را هنوز نمی‌توانم زیارت نمایم. خواهش دارم سلام مرا بتمامی
دوستان برسانید.

مخلص شما — م. ت. سلطان زاده

طهران — ۲۰ مه ۱۹۲۰

فامیل محترم کنایر!

رسیدن کارت شما در جواب اولین نوشته من اسباب شادی
گردید. جدائی ششماهه از شما و از سایر دوستان آلمانی در هر
حالم مؤثر است. در خدمت دولتی نیستم و در خانه نیز بواسطه داد
و پیداد بچه‌ها نمیتوانم آرام داشته باشم. با اینهمه بنوشتن يك لغت
بزرگ که در سه زبان باشد شروع کرده‌ام و نیز يك اثر حزن‌آور

از «لامارتین» ترجمه نمودم. حالا خواهید گفت چرا باز بهزنی می‌پردازم. ولی غم تنها موافق ذوق من نیست بلکه موافق ذوق تمام اهل شرق است نسلی ما در گریه است. در حقیقت گریه بزرگترین قرح قلبی ماست و آنچه گریه می‌آورد ارزشی ندارد، و هر روز برای گریه تجربه‌ها و منظره‌های تازه در این دیار موجود است.

شغل سوم من گفتن بعضی اشعار غم‌آمیز و نوشتن گاه‌گاهی مقالات در روزنامه‌ها است. با سیاست نمی‌خواهم ابداً مشغول گردهم. افسوس که اینجا نه پیانو دارم و نه معلم تا مشق نمایم. انشاءالله در آینده بهتر گردد فرموده‌اند «لکل عسر یسر».

مخلص شما — م. ت. سلطان زاده

طهران — ژون ۱۹۲۰

خانم کنایر محترم!

کاغذ محبت آمیز شما رسید از اینکه کسالت دارید دلگیر شدم. امیدوارم وقتی نیز نیره بختان یکبخت خواهند شد. هنوز انجام کار من معلوم نیست و توکل بخدا نموده که هر چه او خواهد چنان باد. هنوز پیش عمویم هستم و هنوز بدیدار مادر. نایل نشده‌ام اگر چه کاغذها از او مرتب می‌رسد و حالش خوب است.

مطلب برای نوشتن زیاد است ولی اغلبش سیاسی است و من از سیاست بدم می‌آید. باقی ارادت و سلام

م. ت. سلطان زاده

مشهد — ۱۲ اوت ۱۹۲۱

س. ت. کنایر محترم!

مرقومه محبت آمیز ۷ ژون شما را که معلوم می‌سازد از این

خاموشی دداز من دتنگ شده‌اید، با کمال تشکر دریافت کردم. علت نوشتن من زیادتی کار است. این اواخر روزی ۱۸ تا ۱۹ ساعت کار می‌کردم. باندازه‌ای لاغر شده‌ام که اگر مرا به‌بینید نخواهید باز شناخت. در رتبه خود ترقی کرده و حاکم نظامی ایالت خراسان شده‌ام. شب و روز کار می‌کنم در ضمن مقاله‌ها نوشته و نشر کرده‌ام. برای تنظیم امور ایالتی آنچه از دست برآید می‌کوشم. افسوس کاینکه که من با آن کار می‌کردم سقوط کرد و کار من ناقص ماند حتی برای این کارها معرض سیاست واقع شدم. بهمت سرایان با وفای خودم حکومت را مجبور کردم حقوق مرا بشناسد. اگر این آرزو اجرا نمی‌گردید قرارم این بود که دوباره ایران را ترک کرده بخارجه روم. بعد از دو ماه مراسلات باز حکومت دولت مرا حاکم ایالت شناخت و در هر صورت من مرگ را بتحمل طم ترجیح خواهم داد...

باور کنید که من هیچگاه و در حق هیچ کس نمی‌توانم شتمکاری کنم. در این اواخر مقاله دداز بر ضد بعضی از مبرزین و در تاریخ حیات خودم نوشته و نشر کردم و اگر شما آن را بخوانید مرا بهتر خواهید شناخت.

الآن که اینرا مینویسم موزیک بریگاد من آوازه‌های ایرانی میزند. دیروز خودم از این آوازه‌ها برای صاحب‌منصبان خواندم. با اینکه من رئیس کل هستم باز دوست دارم هدیه یا صاحب‌منصبان جوان خودم یکجا باشم. خیلی مایل بودم که تاریخچه حیات خودم که در شکل رساله‌ای چاپ شده بشما فرستم. در این رساله تشکر از دوستان آلمانی را فراموش نکرده‌ام. مادرم در تبریز بر حیات اسب و من هنوز او را ندیده‌ام!

گمان می‌کنم در این کاغذ بقدر کافی نوشته‌ام. بار دیگر باز

نوشته و کمی نیز فلسفه بافی خواهم کرد.
 افسوس مطبوعاتی که میخواستم برای من بفرستید، گران
 است و پول برای خرید آنها ندارم. اگر میخواستم میتوانستم
 هزاران تومان پول گیر آورده باشم ولی خود میدانید که من پول
 پرست نیستم. تنها مقدار کمی وجه که بتوانم از آن زندگانی کنم
 برای من کافی میآید. پخشید که مستعجل و غلط نوشتم آلمانی را
 دارم فراموش میکنم. روی میز من هزاران کاغذ و اوراق موجود
 است که باید بخوانم و جواب دهم.

باقی سلام ب شماها و تمام دوستان

م. ت. سلطانزاده

بعد کاغذ دیگری از تقی خان رسید و من در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۱
 باین کاغذ جوابی فرستادم ولی بعد از چندین ماه این جوابنامه
 من نگشوده برگشت و در روی آن نوشته بودند:

Il est mort dans la guerre

یعنی او در جنگ کشته شده است.



۶ - يك تمثال حقیقت

بعل آقای مرزا حب الله خان نور رحما معلم مصر

۱ - مقدمه

گردش ایام و حوادث روزگار میرفت که يك رشته از
 خاطره‌های دردناک را که مدت‌ها در اعماق قلبم جاگیر بوده محو
 و مابین من و معشوقم برده‌ای از فراموشی حائل نماید. ولی غفلتاً
 دعوت ابراسیم از مطلعین باحوالات مرحوم کلنل محمد تقی خسان
 اصحاب يك رشته وحدانی را یادآورم نمود.

یادآوری حوادث دزدناك و ذكر بی‌مهري فلک و شرح
 نامساعدتی ایام با اشخاص بزرگ کار سهل و آسان نیست ولی برای
 اینکه امثال اوامر مدیر ایران شهر شده باشد بذکر این سطور
 مبادرت و تا اندازه‌ای بروشن نمودن تاریخ زندگانی آن مرحوم
 کمک مینماید. قبل از شروع باصل مقصود این نکته را متذکر
 میشوم که خود آن مرحوم در جواب معترضین کابینه سیاه شرح
 مختصری از زندگانی خود در ضمن رساله مختصری منتشر نموده که
 نویسنده این سطور در موقع عبور از هند بر حسب تقاضای مدیر
 روزنامه خلافت بمناسبت دومین سال فوت آن مرحوم مضمون آن
 رساله را در ضمن سرمقاله نمره ۲۲۷ مورخه ششم اکتوبر ۱۹۲۳
 در روزنامه خلافت منتشر نموده و بعقیده نویسنده سند قطعی برای
 شرح زندگانی حالات آن مرحوم قاطع‌تر از آن رساله اوراق
 دیگری نیست. بنا بر این نویسنده این سطور کوشش مینماید
 برای اجتناب از مکررات از شرح مندرجات آن رساله
 در این مشروح خودداری و فقط بذکر صفات و اخلاق و وقایعی
 که خود نویسنده از آن مرحوم چه شخصاً دیده و چه از نزدیکان
 آن مرحوم شنیده مبادرت و در تحت بهترین ارمغان به پیشگاه
 قارئین محترم ایران شهر تقدیم میدارد.

۴- اخلاق و صفات اداری آن مرحوم

کسانیکه باخلاق و روحیات آن مرحوم آشنا بوده تصدیق
 مینمایند که فقید مزبور دارای دو جنبه بود یکی جنبه اداری و
 دیگری جنبه خصوصی. مرحوم کلنل محمدتقی خان در موارد
 اداری يك نفر نظامی و مجسمه قانون بود در مقابل دوست و
 دشمن در يك درجه و اعمال خوب را تحسین و اعمال زشت را
 تنقید مینمود. در جریان امور اداری بقدری دقیق و کوجک‌بین

بود که مافوق آن متصور نمیگردید. غفلت در امور اداری را ذنب لاینفر دانسته سخت مجازات و تعقیب مینمود. بدبخت مأموری که از وظایف نظامی خود غفلت و اهمالکاری مینمود با وجود کثرت مشغله کلیه امور را شخصاً خود رسیدگی و آنی از وظایف محوله غفلت نداشت اینک يك مثال از دقت کاری های آن مرحوم: در وقتیکه مرحوم کلذل محمد تقی خان والی خراسان و هم فرمانده کل قوای خراسان بود يك شبی برای تفتیش افراد نظامی شخصاً نصف شب بدون تأمین و حواشی از اداره ایالتی خارج شده و پیاده بشهر نو رفته (شهر نو محل اقامت قشون و در يك فرسنگی شهر مشهد واقع است) اتفاقاً مأمور کشیک طویله در خواب بوده است. مرحوم کلذل بدون اینکه حرکتی بنماید و یا اینکه مأمور کشیک را بیدار و بازخواست بنماید خود شخصاً به طویله رفته و يك دست زین و مرکب اسب یکی از افراد قشون را برداشته و با خود بشهر حمل و فردای آنروز خود در حضور کلیه افراد شروع بتحقیق و رسیدگی نمود و پس از آنکه غفلت و عدم دقت مأمور کشیک را ثابت نمود زین و مرکب را که خود برده بود مسترد و عین قضیه سب گذشته را برای صاحبمنصبان خود تعریف و يك درس فراموش نشدنی با افراد نظامی خود میدهد!

در موارد اداری خبط و خطایای اداری را بسخت ترین ترتیب مجازات و ابداً مقصر را مستحق ترحم و شفقت نمیدانست بطوریکه خود آن مرحوم نقل مینمود در موقعیکه بریاست قسمت راهدارمری همدان مأمور گردید، (در رساله منطبعه در مشهد از این مسافرت مختصری ذکر کرده است) سر تا سر راه همدان واصله وجود قطاع الطريق و استمرار بکلی مسدود بود. خود آن مرحوم اصحاب مساقت بقدری از اشرار را دستگیر و محاکمه و

تیرباران نمود که قبرستان مدفن اشرار بقبرستان مرحوم کلنل
محمد تقی خان مشهور شده است در خاتمه مذاکرات خود این
شعر را نیز اضافه نمود:



مرحوم کلنل در موقع اقامت در خراسان

ترجم بر پلنگ نیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان
مرحوم کلنل محمد تقی خان برای افراد نظامی تحت فرمان
تخود يك پدر مهربان و يك ناصح مشفق بود. افراد زاندارمري

مرحوم کلنل را مثل يك پدر مهربان دوست داشته و شکایات و اعتراضات خود را در هر موردی شخصاً بخود آن مرحوم رجوع مینمودند.

در محرم ۱۳۴۰ در موقع جنگ باخرز و قتیکه سجاج الملك باخرزی رئیس ایل هزاره در سرحد ایران و افغانستان با ژاندارمری مشغول جنگ بود، در اثناء جنگ یکفر نظامی مجروح و در حال احضار بود. صاحبمنصب مافوق که برای شنیدن آخرین وصیت محتضر حاضر شده بود، نظامی مجروح در حضور عموم با او میگوید: که بکلنل بگوئید که من در راه تو با کمال شوق و رغبت جان دادم....

چه چیز میتواند فداکاری را در افراد يك قشون تا باین درجه برساند؟ اگر این مسئله در مورد يك ملت تربیت شده نظیر آلمان و فرانسه بود تصدیق مینمودم که درجه تعلیم و تربیت و حس وطن پرستی است که افراد را تا این درجه فداکار کرده است. ولی در مورد ایرانی آن هم یکفر دهاتی که هنوز از زندگی گانی جز يك رشته از مسائل حیوانی چیز دیگر ندانسته و در آخرین درجه جهل و نادانی غوطه ور است باید تصدیق نمود که فقط حسن اخلاق و رأفت و مهربانی رئیس و فرمانده قوا است که افراد را يك چنین فداکاری وادار مینماید.

۳- اخلاق و صفات خصوصی آن مرحوم

مرحوم کلنل محمدتقی خان در وقت مراجعت از اروپا داخل در سلك تصوف شده و پیرو سعبه ذهی گردید [شعبه ذهی یکی از شعب تصوف و اصل مرکز مهم آن در شیراز است ولی در تمام نقاط ایران متصوفین در این طریقت زیاداند.] اخلاقاً مایل نبود که شخصاً کسی بادی نماید اگر گاهگاهی وظیفه اداری او را

مجبور مینمود که يك کسی را مجازات نماید از سبب اضطرار بود^{۱۰۵}
 زیرا در وظایف اداری ترحم و شفقت را خود يك ضبط و برای
 آن مجازات قابل بود. در امور خصوصی خود کمتر دیده شد که
 در مقابل بدی دیگران معاوضه به مثل بنماید همیته کوشش مینمود
 که بوسیله خوبی طرف را وادار به ترك خصومت بنماید. اینك يك
 مثال که خود شخصاً شاهد آن بوده و چون کلیه اشخاص این
 حکایت حیات دارند از ذکر اسامی خودداری می شود:

بعد از سقوط کابینه سیدضیاءالدین طباطبائی قوام السلطنه
 بریاست وزراء برقرار گردید و بواسطه سابقه فیما بین مرحوم کنل
 و قوام السلطنه در زمان ایالت خراسان، مرحوم کنل مجبور گردید
 که با طهران قطع علاقه نماید و خود شخصاً امور لشکری و
 کشوری را در دست گرفته شروع به جنبش اخیر نمود. سه چهار
 نفر از صاحبمنصبان که امروزه کلیه حیات دارند ککاسی بر ضد
 مرحوم کنل نموده و قرار شد که مرحوم کنل را در مدرسه
 صاحبمنصبان جری دعوت نموده و فوری آن مرحوم را در مدرسه
 توقیف و باوضاع خانه دهند. مسئله قبل از ایسکه صورت عمل
 بخود گیرد کشف گردید و با اطلاعی که بحقیقت اخلاق نظامی
 و روحیات کنل میرفت اطمینان بود که يك عده را محاکمه و
 مجازات سخت خواهد نمود ولی چون مسئله راجع بخود شخص
 کنل بود يك نفر از صاحبمنصبان را سه ماه مرخصی داده بظهران
 فرستاد و يك نفر دیگر را مأمور ولایات نمود و يك نفر دیگر را
 بارتقاء يك رتبه بالاتر مفتخر نمود و با این عفو و اعماض و گذشتن
 مردانه يك درس اخلاقی دیگری بزموطنان خود تعلیم داد.

مرحوم کنل خون درویش مسلك بود کمتر بامور داخلی و
 تزئینات شخصی اعنا مینمود زیرا که عقیده داشت انسان برای

انجام خیالات و مقاصد عالی تری باین دنیا آمده است و اشتغال باین امور جزئی انسان را از اصل مقصود باز میدارد. مرحوم کلنل يك زندگانی ساده حقیقتاً نظامی داشت؛ نصف بلکه بیش از دو ثلث از حقوق خود را شخصاً بدون واسطه مابین فقرا و بیوه زنان قسمت مینمود و این مسئله بعد از قتل آن مرحوم کشف گردید و درجهٔ علو همت و رأفت آن مرحوم بر عموم آشکار گشت. بعد از قتل مرحوم کلنل کلیهٔ ثروت آن مرحوم بمبلغ سیصد تومان رسید طرز فطرت و زندگانی آن مرحوم شبیه بطرز زندگانی حضرت علی ابن ابیطالب بود. يك شبی که بخدمت شرفیاب شدم ملاحظه نمودم که مرحوم کلنل با معتمد السلطنه کلرگذار آنوقت خراسان (سفیر کنونی ایران در دربار افغانستان) مشغول بستن بعضی مراسلات بودند که میخواست برای شخص شاه و بعضی از ملیون از قبیل مشیرالدوله و مستوفی الممالک ارسال و در مراسلات مزبور مقصود خود را از جنبش اخیر شرح داده بود و چون پست طهران در شاهرود از طرف دولت سانسور میگردد تصمیم داشت که توسط يك نفر بطهران ارسال دارد که در طهران توسط عموی خود ژنرال حمزه خان منتشر گردد. مقصود در آن موقع فوق العاده مشغول و ضمناً در همان موقع بنام و غذای خود را طلبیده و غذای آن مرحوم عبارت بود از نان و پنیر و مغز گردو در صورتیکه در اطاق دیگر ماکولات مختلفه تهیه و عموم صاحب منصبان و اجزاء ادارهٔ حکومتی از خوان نعمت او مانع بودند.

در معاشرت با مردم خیلی موقر و سنگین و حتی دشمنان خود را با گشاده رویی پذیرائی مینمود با مردم خیلی دیر جوتس و دوستی پیدا مینمود ولی دوستی آن مرحوم محکم و در فداکاری

در راه دوستان همیشه ضرب المثل بود. نفاق و دورویی و عیب جوئی از دیگران کلیه کلماتی بودند که در کتاب لغت آن مرحوم یافت نمیگردید. مرحوم کنل خلی رك و راستگو و در مقابل بیان حقیقت و ذکر عقیده خود ابداً ترس و واهمه نداشت. اینك يكاً مثال از حقیقت گوئی آن مرحوم:

در حوت ۱۲۹۹ و قتیکه سید ضیاءالدین رئیس الوزراء ایران گردید، در خراسان قوام السلطنه والی با نفوذ و مقتدر و مرحوم کنل رئیس ژاندارمری بود از بدو کابینه سید ضیاءالدین قوام السلطنه مرادوات خود را با سید ضیاءالدین قطع و در مواقع لزوم فقط با شخص شاه مخابرات مینمود و در نقشه بود که بعد از گذشتن عید نوروز و دوره عید بمساعدت ایلات قوچان و باخرز و بجنورد بر ضد سید ضیاءالدین قیام نموده بطرف طهران حرکت کند و در اینموضوع با مرحوم کنل مذاکره نمود و از آن مرحوم استمزاج کرد که اگر داخل این اقدام گردد آیا با او مساعدت خواهد نمود یا خیر؟ کنل در این موضوع جواب داد: اگر شرف نظامیم اجازه دهد با جزایلی همه گونه مساعدت نموده و الا منتظر هیچگونه مساعدت نباشید....

ع — معلومات آن مرحوم.

کنل محمدقی خان در فن انشاء و تحریر یکنفر نویسنده قابل و همان رساله جواب معترضین کابینه سیاه که در مشهد طبع نمود خود بهترین نمونه ایست از طرز تحریر آن، مراسلات و تلگرافاتی که در موقع فرماندهی کل قوای لشکری و کشوری به صاحب منصبان خود نموده و ابلاغیه هائی که در مشهد و اطراف هر روز منتشر نمود، زبردستی و مهارت آن مرحوم را در فن تحریر کاملاً واضح مینماید.

نه فقط در فن تر مهارت داشت بلکه از فن شعر و موسیقی نیز بهره
 نمود و چندین سرود نظامی از خود بیادگار گذاشته و مخصوصاً سرود:
 «گر ما نداریم شمشیر و تهنک دشمن برانیم بامشت و با سنگ»
 که به سرود کنل مشهور است یکی از شاهکارهای ادبی آن مرحوم
 محسوب و کمتر کسی شده است که آن سرود را بتواند و آهنگ
 خود بشنود و بهیچان نیاید. بعدها که نویسنده این سطور از ایران
 خارج شده و سرود «مارسیلز» را در خارج شنیدم معلوم شد که
 مرحوم کنل سرود اخیر خود را بتواند و آهنگ سرود «مارسیلز»
 که امروزه در تمام دنیا مشهور است ساخته است.

۵ — حوادث بعد از قتل آن مرحوم.

قبل از آنکه حوادث بعد از فوت آن مرحوم را ذکر نمایم
 يك حکایت نیندنی را معترضاً مینویسم:

بعد از قتل کنل فلاخن بیهری فلک نویسنده را بگوشه
 طهران یرتاب و ژنرال حمزه خان عموی کنل را ملاقات نموده
 — پر واضح است که جریان مذاکرات در اطراف قضایای
 مرحوم کنل بود — در ضمن صحبت اظهار داشت که مرحوم
 کنل قدری جوانی و بی احتیاطی نمود و در تعقیب کلام خود این
 حکایت را بیان نمود:

وقتی که مرحوم کنل محمدتقی خان در آلمان بود يك نفر
 غیبگوی آلمانی باو گفته بود که سرنوشت او آخر الامر قتل و مقتل
 او موسوم است به کوچان (قوجان). پس از آنکه از آلمان بایران
 مراجعت نمود در کابینه آقای مشیرالدوله مأمور ریاست ژاندارمری
 خراسان گردید. در زمان ایالت قوام السلطنه مدتی قبل از این
 قضایای اخیر برای سرکشی افراد ژاندارمری به قوجان رفته بود.
 من فوری از طهران باو نوشته و حرف غیبگوی آلمانی را باو

یادآور و نصیحت نمودم که فوری از قوچان بمشهد مراجعت نمایند. مراسله من باو وقتی رسید که از قوچان مراجعت نموده و در مشهد بود و در جواب مراسله من اظهار اطمینان نموده و حرف غیبگوی آلمانی را پوچ و بهترین دلیل مراجعت خود را بمشهد ذکر کرده بود ولی این مرتبه باز هم بی احتیاطی نمود و رفت به محلی که بی‌مهری روزگار امتحانش را داشت....

اما حوادث بعد از فوت آن مرحوم:

صرف نظر از اختلاف اقوالی که راجع بقتل آن مرحوم شایع بود فقط متذکر می‌شوم که در تاریخ ۱۱ میزان ۱۳۰۰ شمسی مابین ساعت سه و پنج بعد از ظهر در نتیجه جنگی که مابین افراد ژاندارمری و قوای ایلاتی اکراد در نپه جعفرآباد یک فرسنگ و نیمی قوچان واقع گردید مرحوم کلذل مقتول و بعد از قتل آن مرحوم سرش را از بدن جدا نموده و چندین ساعت سر در شهر قوچان گردانده بالاخره بعد از اقدامات لازمه از طرف نایب سرهنگ محمودخان نوذری که در مشهد بود جنازه آن مرحوم را با سر بمشهد عودت داده و بعد از آنکه سر را به بدن ملصق نمودند با یک جلال و شکوه فوق العاده که کمتر دیده شده بود جنازه را حرکت داده و در مقبره نادری در جنب نادرشاه در قسمت شمالی مشهد مدفون نمودند و تقریباً تجاوز از یک ماه از این قضیه گذشت قوای قزاق بمشهد آمده و عده‌ای را دستگیر و سکونت و آرامی در شهر برقرار شد. با وجود اینکه نبش قبر در مذهب اسلام جایز نیست بر حسب اصرار قوام السلطنه رئیس الوزراء وقت یک کلاه شرعی برای این اقدام درست نموده و در لیل سیزدهم عقرب ۱۳۰۰ شبانه قبر آن مرحوم را نبش و جنازه را از مقبره نادرشاه خارج و در یکی از قبرستانهای معمولی موسوم بقبرستان «سرآب» بدو

هیچ آناری مدفونش نموده و خواستند این آخرین افتخار آن
 مرحوم را نیز بکلی از میان محو و پامال نمایند غافل از اینکه:
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
 ثبت است در جریدهٔ عالم بقای او
 مرحوم نظام‌السلطنه که در آنوقت ایالت خراسان بود یکصد
 تومان از جیب پر قنوت خود کلاسازی نمود که سنگ قبری
 تهیه و تا مدتی قبر آن مرحوم از حوادث روزگار محفوظ بماند.
 سنگ بزرگی تهیه ولی در وقت حمل و نقل آن سنگ از کاری
 بزمین خورده و دو قسمت گردید. سنگ مزبور را نیز مانند سر
 و بدن صاحبش بیکدیگر ملصق نموده و در روی قبر آن مرحوم
 قرار دادند. کسانی که حوادث روزگار گذرشان را بمشهد اندازد
 اگر زیارت قبر آن مرحوم بروند اثر شکستگی سنگ قبر از پیمبری
 فلک یک درس عبرتی بآنها خواهد آموخت.

قاهره — لیلۀ دوم ژوئن ۱۹۲۷ حییب‌الله — پوررضا

۷ - بنام کلنل

اثر طبع شاعر حسن حقیقت پرست حضرت عارف قزوینی

زنده به خونخواهی هزار سیاوش
 گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش
 عشق بایران بخون کشیدت و این خون
 کی کند ایرانی ار کس است فراموش
 دارد اگر یاس قدر خون بزیمد
 گردد ایران هزار سال سیه پوش
 همسری نادرست کشاند بجائی

کار که تا ناعدت کشید در آغوش
 از پی کسب شرف کشید شرافت
 تا نفس آخر از تو غاشیه بر دوش
 شعله شمع دلاوری و رشادت
 گشت در این مملکت ز بعد تو خاموش
 جامه تنگین لکهدار بتن کرد
 دوخت هر آن بی شرف بقتل تو پاپوش
 سر سر خود بخاک بردی و برداشت
 از سر و سر تو نشن قبر تو سرپوش
 قبر تو گر نشن شد چه باک پادش
 ریختسه از مغزها مجسمه هوش
 مست شد از عشق گل بنغمه در آمد
 بلبل و صارف ز داغ مرگ تو خاموش



مگو جهان بکنم گریه گریه کار من است
 کسیکه باعث این کار گشته یار من است
 متاع گریه بیزار عشق رایج و اشک
 برای آبرو و قدر و اعتبار من است
 شده است کور ز دست دل جنایتکار
 دو دیده من و دل هم جریحه دار من است
 چو کوه غم بس زانو بزیر سایه اسگ
 نشسته منظره اسگ آبشار من است
 به تیره روزی و بد روزگاریم یک عمر
 گذشت و بگذرد این روز روزگار من است
 میان مردم تنگین آفتاب تنگین

شدم که تنگ من اسباب افتخار من است
 تکرگ مرگ بگو سیل خون بیار و پر
 تو رنگ تنگ که آن فصل خوش بهار من است
 رام خون دل خویشن خورم زین ره
 معیشت من و از این عمر مدار من است
 و بر چه خاک بجز خاک تعزیت ریزم
 یکشوریکه مصیبت زمامدار من است
 بدان محرم ایرای اول صفر است
 که قتل مادر ناکام زامدار من است
 فسار مرگ که گویند بهر تن پس مرگ
 بهن چه من چه کنم روح در فسار من است
 تدارک سفر مرگ کرد عارف و گفت
 حدین سفر کلنل جسم انتظار من است



غزل ذیل اثر طبع یگانه آزادیخواه فاضل آقامیرزا علی اکبرخان گلشن آزادی مدیر
 حریص شریفه «آزادی» مطبوعه مشهد است که حدین سال هم مدیر داخلی جریده
 شریفه فکر آزاد بوده و خدمات شایانی به عالم مطبوعات نموده اند اخیراً هم بواسطه
 يك مقاله که در روی درد نوشته بودند از طرف ایالت خراسان آقای دادور نکلات
 حیدر شده تجدیت آزادی خواهان و مسائل استقلالشان فراهم آمد روح شاد کلنل
 محمد تقی خان (نون . نقوی پاکباز)

بخته شد نا که خون باک تو در طوس
 مرگ تو ماتم سرای روی زمین کرد
 حانه آن حایبی خراب حکه از کین
 حد تو باد حکه از ترقی ایران
 محمد حامدازی ای دریغ ندیدیم
 حد و راه کس حکه مهر تو دارد
 همدم ما گشت آه و تاله و افسوس
 مملکت داریوش و کشور کاوس
 سوخت شتاب روان مادر و سیروس
 صرف نظر کرد و بود از همه مایوس
 هیچ زمشروطه جز نتیجه معکوس
 گاشن آشفته دل ز شوق زند بوس